

مواجهه با مرگ

ایپکور و منتقدانش

جیمز وارن

ترجمہ: محمد عمار مفید



انتشارات مولیٰ

فهرست مطالب

هفت	- سخن مترجم
یازده	قدردانی
سیزده	- علائم اختصاری

*

۱	۱. انواع ترس از مرگ
۲۲	۲. مرگ و حرمان
۷۵	۳. استدلال‌های متشابه
۱۴۴	۴. مرگ نابهنگام و زندگی کامل
۲۱۳	۵. زیستن یک زندگی اپیکوری
۲۸۳	نتیجه گیری‌ها

*

کتابنامه

اعلام

۱. انواع ترس از مرگ

می‌دانید، خیلی عجیب و غریب است. فانی بودن، اساسی‌ترین تجربه آدمی است ولی هنوز انسان نتوانسته آن را قبول کند، دریابد و مطابق با آن رفتار کند. انسان نمی‌داند چگونه باید فانی و مردنی باشد. میلان کوندرا، «جاودانگی»

فناناپذیر بودن، برای همه مخلوقات جز انسان، موضوعی پیش‌پاافتاده است. همه مخلوقات فناناپذیرند، چون نسبت به مرگ، نادان هستند. این‌که بدانی چیزی فانی است، ملکوتی، هولناک و درک‌نکردنی است. خ. ل. بورخس، «فناناپذیر»

پرسش در مورد سرشت و اهمیت مرگ، حتی اگر برای آدمی نگران‌کننده نباشد، حتماً برایش قابل توجه و حائز اهمیت است. فناناپذیری در آخرین تحلیل، چیزی است مشترک بین همه انسان‌ها و پیامدهای مهمی در نحوه زندگی و نحوه تفکر ما در مورد زندگی خواهد داشت. علاوه بر این علاقه و توجه کلی به مسأله مرگ، توجه فلسفی به مقوله مرگ نیز دارای پیشینه‌ای بس دراز است. به نظر می‌رسد یک سنت فکری با نفوذ و باستانی وجود دارد که با این‌که خلاف به نظر می‌رسد، اما این‌گونه به این مسائل پاسخ می‌دهد که نوع بشر در واقع، فانی نیست. ما، یا دست‌کم جزء یا اجزایی از ما، فناناپذیر هستیم. به عبارت دیگر یک

«حیات پس از مرگ» وجود دارد. علاقه من در این جا متوجه طرز فکر سنتی دیگری است که دربارهٔ مقولهٔ مهم مرگ می‌گوید: اصلاً چنین حیاتی پس از مرگ وجود ندارد. مرگ برای این خط فکری، پایان کار است. مرگ به معنای نابودی شخص خواهد بود. هر آنچه زنده است با آمدن مرگ، صرفاً به یک جسد تبدیل خواهد شد. اگر این وضعیت صادق باشد، پس چگونه باید در مورد مرگ و فنای خودمان فکر کنیم؟ آیا از این منظر باید گوش‌به‌زنگ و حتی مضطرب رسیدن به یک پایان نهایی و کلی باشیم؟ به تازگی توجه و علاقه‌ی فیلسوفانی که فرضیهٔ وجود هر نوع حیات پس از مرگ را انکار می‌کنند، به شدت به این مسأله جلب شده که آیا مرگ چیزی است که باید از آن ترسید یا خیر. به عبارت دیگر، سؤال این است که آیا مرگ یک گزند است یا می‌تواند یک آسیب باشد؟ اگر مرگ یک گزند باشد و بتوان نشان داد که این‌گونه است، مسلماً باید از آن ترسید (اختیار اجتناب از مرگ به هیچ‌وجه برای ما که فانی هستیم وجود ندارد). چنین بحث‌هایی لازم است تا تفاوت بین این دو سؤال، کاملاً مشخص شود: سؤال اول که سؤال ویژه‌تری است این‌که، آیا مرگ برای کسی که می‌میرد یک گزند است؟ این سؤال باید از سؤال دوم که، آیا مرگ دیگری، می‌تواند باعث آسیب به زندگی شخص شود؟ تفکیک گردد. البته این دو سؤال غیر مرتبط نیستند. بعضی از مردم فارغ از این‌که معتقد به رنج بردن فرد وفات یافته باشند، اصولاً از مرگ دیگری دچار حزن می‌شوند.^۱ اگر به این نتیجه برسیم که نباید به این شکل به مرگ فکر کنیم، شاید بتوان اندکی از بار رنج این حزن کاست. ولی حتی اگر معتقد باشیم که مرگ برای کسی که می‌میرد، رنج‌آور و بد نیست، باز هم ممکن است مرگ دیگری، برای زندگی دوستانش، بستگان و بقیهٔ بازماندگانش بد باشد، چرا که مطمئناً آن‌ها پیوندهای شخصی و عاطفی با فرد درگذشته داشته‌اند و با این فقدان، ممکن است زندگی آن‌ها به شدت دستخوش تغییر شود.

اکنون توجه خویش را معطوف به یک سؤال متداول‌تر فلسفی می‌نماییم: «آیا شخص، با

۱. Cic. Tusc. 1.30: M. تأکید می‌کند که واقعاً، این دلیل حزن و اندوه است، تا ادعا کند یک تمایل طبیعی در فرد برای اعتقاد به این‌که یک جور بقای پسامرگی وجود دارد، هست. ما برای مرده‌ای اندوهگین می‌شویم که از خوبی‌های زندگی، محروم شده است. برای مطالعه در مورد برداشت و توجیه «حرمان» از آسیب ناشی از مرگ، فصل دوم را ببینید.

مردن دچار آسیب می‌شود؟» یا «آیا مرگ، برای کسی که می‌میرد بد است؟» این توجه، نه فقط به دلیل جالب بودن این سؤال از نظر فلسفی، بلکه همچنین به این خاطر است که می‌خواهم مبنای زمینهٔ بحث خودم، در مورد این مسأله را، بر ارزیابی و سنجش مجموعه‌ای منحصربه‌فرد از استدلال‌های یک فیلسوف هلنی، به نام اپیکور (۲۷۰-۳۴۱ قبل از میلاد) قرار دهم. هدف اصلی او این بود که مخاطبانش را متقاعد کند، مرگ برای شخصی که می‌میرد، بد نیست؛ گرچه اجتناب‌ناپذیر است و منجر به نابودی کامل شخص می‌شود.^۱ بحث‌های فلسفی مدرن، اغلب از استدلال‌های اپیکور و اپیکوریان، به عنوان سنگ محک و معیاری برای تجزیه و تحلیل‌های خود، در پاسخ به این مسائل استفاده می‌کنند. این نویسندگان معمولاً تنها به استناد اغراق‌آمیز بودن متن، به یک استدلال، انگ و نشان اپیکوری بودن می‌زنند یا یک موضع را اپیکوری توصیف می‌کنند، بدون آن‌که به سایر قسمت‌های مرتبط با آن متن و جزئیات ساختار استدلال مطرح شده در موضوع بحث توجهی کنند. مقصود آن نیست که کار پیچیده و هوشمندانه‌ای که در این زمینه‌ها انجام شده است را انکار کنیم، چنان‌که وامگیری از این نویسندگان، در ادامهٔ بحث بیشتر و بیشتر مشخص خواهد شد. ولی به نظر می‌رسد در ابتدا باید مشخص نمود اپیکوری‌ها چه جایگاه و موضعی داشته‌اند و تنها در صورت مشخص شدن پاسخ دقیق این سؤال مهم است که می‌توان در جایگاه گفت‌و شنودی بسیار مفیدتر با تلقی‌های تازه‌تر از این موضوع قرار گرفت.

قبل از این‌که بحث را ادامه دهیم لازم است به این موضوع توجه کنیم که در پرسش «آیا مرگ برای شخصی که می‌میرد بد است؟»، در واقع داریم این سؤال را به نمایندگی از چندین سؤال مطرح می‌کنیم. تمایز قابل شدن بین وجوه مختلف این سؤال، حائز اهمیت است. با

۱. اپیکور استعارهٔ جالبی در مجموعهٔ واتیکان (Sent. Vat.31) آورده است: همهٔ بشر در یک «شهر بی‌دفاع و بدون حصار» زندگی می‌کنند. در مقابل مرگ هیچ دفاعی وجود ندارد: *πρὸς μίαν τὴν λαὸν πάντα, νῆα σφάλεται πῶσισασθαί, χάρις δὲ θανάτων πάντες* «می‌توانیم در برابر چیزهای دیگر، به نوعی دفاع کنیم، ولی در مورد مرگ، همهٔ ما آدم‌ها، ساکن شهری بی‌دفاع هستیم» (فیلودموس در De Morte XXXVII.27-9 و Gigante 1983b, 194-9) جیگانتی (Clay 1983, و cf. 186-91 را ببینید).